



Metaphysics
University of Isfahan E-ISSN: 2476-3276
Vol. 16, Issue 2, No. 38, Autumn and Winter 2024

(Research Paper)

Aesthetic Viewpoint on the Idealism/Realism Controversy in Roman Ingarden's Realistic Phenomenology

Mohammadamin Khalilian*

Department of Philosophy of Art, Faculty of Law, Theology and Political Sciences, Science and Research Branch of Islamic Azad University, Tehran, Iran

Abstract:

Roman Ingarden a Realist phenomenologist grounded his phenomenological thought on aesthetics. However, Ingarden's concern was not to explain a merely aesthetic philosophical system but to oppose Husserl's Idealism. How does Husserl's transcendental Idealism explain the existence of the external world? Ingarden does not find Husserl's answer convincing and meanwhile, Ingarden expands his reflections from a general ontological project to ontologies focused on different art forms. He shows that ignoring the existential structure of objects, the difference in the way of giving, and the contribution of their mode of existence in the Idealistic approach, cause many problems that are incompatible with the whole of Husserl's philosophical system, and these problems are not overlooked. For Ingarden, the real world is an existential object at the highest level. Therefore, Ingarden proposes a distinct solution to the controversy by distinguishing consciousness from the real world as two separate existential fields and focusing on the intentional aesthetic object that refuses idealism or realism contradiction. Ingarden analysis shows that, as Husserl says, if the existence of the world of experience is completely intentional, it still cannot be said that everything that exists is a result of consciousness. In other words, the aesthetic description of the purely intentional object and reflection on the metaphysical qualities of the work of art through research into the schematic structure of the work and the aesthetic experience resulting from the concreteization of the work of art is the path that keeps Ingarden in the realistic direction of balancing the Idealism/Realism controversy.

Key words: Ingarden, existential ontology, purely intentional object, aesthetic object, Idealism/Realism controversy

* Corresponding Author





دوفصلنامه علمی متافیزیک

سال شانزدهم، شماره دوم (پیاپی ۳۸)، پاییز و زمستان ۱۴۰۲، ص ۴۲-۲۷

تاریخ وصول: ۱۴۰۲/۰۷/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۷

(مقاله پژوهشی)

منظر زیبایی‌شناسانه به مناقشه ایدئالیسم/واقع‌گرایی در پدیدارشناسی واقع‌گرایانه رومن اینگاردن

محمدامین خلیلیان*

دانش آموخته دکتری گروه فلسفه هنر، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

رومن اینگاردن، فیلسوف و پدیدارشناس واقع‌گرا، بنیان پدیدارشناسی خود را بر زیبایی‌شناسی استوار می‌کند؛ با این حال، سعی و اهتمام اصلی اینگاردن نه تبیین یک نظام فلسفی زیبایی‌شناختی صرف، بلکه تقابل با رویکرد ایدئالیستی استعلایی هوسرل بود. ایدئالیسم استعلایی هوسرل وجود جهان واقعی را چگونه تبیین می‌کند؟ آیا رویکرد ایدئالیستی هوسرل می‌تواند در خصوص وضعیت هستی‌شناختی که برای ابژه‌های جهان واقعی در نظر می‌گیرد، برحق باشد؟ اینگاردن پاسخ هوسرل را قانع‌کننده نمی‌یابد و در تقابل با رویکرد ایدئالیستی، تأملات خود را از یک پروژه هستی‌شناختی کلی، به سوی هستی‌شناسی‌های متمرکز بر اشکال مختلف هنری بسط و گسترش می‌دهد. این مقاله با توصیف این روند هستی‌شناختی، نشان می‌دهد نادیده‌گرفتن ساختار وجودی ابژه‌ها (اعیان) یعنی تفاوت در شیوه‌دادگی و سهم نحوه وجودی آن‌ها در رویکرد ایدئالیستی سبب بروز مشکلاتی می‌شود که با کلیت نظام فلسفی هوسرل ناسازگار است و این مسئله از منظر اینگاردن قابل چشم‌پوشی نیست. برای اینگاردن دنیای واقعی یک ابژه وجودی در بالاترین سطح است؛ از این روی، اینگاردن با تمایز آگاهی محض از دنیای واقعی به عنوان دو میدان وجودی مجزا و متمرکز بر ابژه زیبایی‌شناختی قصدی که از تقابل ایدئال یا واقعی بودن سر باز می‌زند، راه‌حل متمایزی برای مناقشه ایدئالیسم/واقع‌گرایی پیش می‌نهد. اینگاردن نشان می‌دهد چنان‌که هوسرل می‌گوید، اگر نحوه وجود جهان تجربه یک‌سره قصدی هم باشد، هنوز نمی‌شود گفت که همه آنچه وجود دارد، فرآورده آگاهی است. به تعبیر دیگر، توصیف زیبایی‌شناسانه از ابژه قصدی محض و تأمل در کیفیات متافیزیکی اثر هنری به واسطه تحقیق در ساختار طرح‌واره‌ای اثر و تجربه زیبایی‌شناختی حاصل از انضمامی‌سازی اثر هنری مسیری واقع‌گرایانه است که اینگاردن را در راستای توازن‌بخشی به مناقشه ایدئالیسم/واقع‌گرایی پابرجا نگه می‌دارد.

واژگان کلیدی: اینگاردن، هستی‌شناسی وجودی، ابژه قصدی محض، ابژه زیبایی‌شناختی، ایدئالیسم/واقع‌گرایی

* نویسنده مسئول



مقدمه

رومن اینگاردن^۱، فیلسوف و پدیدارشناس برجسته لهستانی است. او یکی از برجسته‌ترین شاگردان ادموند هوسرل، پدر پدیدارشناسی و از شاخص‌ترین اعضای پدیدارشناسان معروف به حلقه گوتینگن است. اینگاردن به‌عنوان یکی از پدیدارشناسان کلاسیک یا واقع‌گرا، بنیان پدیدارشناسی خود را بر زیبایی‌شناسی استوار می‌کند و در کنار دیگر پدیدارشناسان کلاسیکی همچون تئودور کزاد، آلفرد شولتز و موریس گایگر به‌عنوان بنیان‌گذاران زیبایی‌شناسی پدیدارشناختی شناخته می‌شود. باوجود این، سعی و اهتمام اصلی اینگاردن نه تبیین یک نظام فلسفی زیبایی‌شناختی صرف، بلکه تقابل با رویکرد استعلایی هوسرل بود. آنچه او به‌عنوان مبانی و پیامدهای موضع هوسرل می‌دانست، او را بر آن داشت تا بحث بین واقع‌گرایی و ایدئالیسم را به‌شیوه‌ای دقیق‌تر از آنچه از آن زمان تاکنون انجام شده بود، بررسی و مشخص کند (Mitscherling et al., 1997). در همین حال، برای اینگاردن، ایدئالیسم استعلایی هوسرل یکی از مهم‌ترین تلاش‌ها برای حل مناقشه درباره وجود جهان واقعی است؛ اما او به‌صراحت اشاره می‌کند که «[...] از نظر من، بسیار بعید به نظر می‌رسد که راه‌حل پیشنهادی هوسرل درست باشد (Ingarden et al., 1964). اینگاردن بر این باور است که به‌جای بررسی مستقیم وضعیت جهان واقعی در مواجهه با آگاهی محض، باید هستی این دو قلمرو را با دقت بیشتری بررسی و روابط احتمالی وابستگی یا عدم وابستگی بین آن‌ها را تعیین کرد.

برخلاف هوسرل که پدیدارشناسی را بررسی ساختار آگاهانه اشکال تجربه تصور می‌کرد، اینگاردن از یافته‌های پدیدارشناسی برای بررسی ماهیت هستی‌شناختی استفاده می‌کند. در واقع، اینگاردن هستی‌شناسی را به‌معنایی وسیع‌تر به کار می‌برد و به نزد او هستی‌شناسی تحلیل ذات آگاهی محض را دربرمی‌گرفت (kung, et al., 2011). با این حال، اینگاردن تصور استادش از هستی‌شناسی و تقسیم موجودات به کیفیات مثالی، ذوات یا ماهیات، ابژه‌های فردی و ابژه‌های کلی را که هوسرل در هستی‌شناسی‌اش طرح کرده بود، به باد انتقاد گرفت (Gierulanka et al., 1989). برای اینگاردن، تحقیق هستی‌شناختی به‌دنبال بیان این موضع است که آنچه را به‌عنوان مفاهیم پیشینی درباره موجودات می‌توان در نظر گرفت، صادق بدانند. به‌عبارت دیگر، نزد اینگاردن، وظیفه فلسفه اولی نه بررسی انتقادی دانش یا معرفت‌شناسی، بلکه هستی‌شناسی است.

زیبایی‌شناسی پدیدارشناختی اینگاردن در تثبیت موضع واقع‌گرایانه او بسیار حائز اهمیت است. او در اثر هنری ادبی نمونه‌ای از ابژه‌های قصه‌ی محض تردیدناپذیری را می‌یابد و محتوای ایده اثر هنری ادبی را تحلیل می‌کند تا دریابد که آیا احتمالاً هوسرل می‌تواند در ادعای وضعیت هستی‌شناختی که برای ابژه‌های جهان واقعی در نظر می‌گیرد، برحق باشد یا نه. نتیجه، فرض هوسرل را تایید نمی‌کند؛ اما با کار حاضر است که این مشکل [مناقشه ایدئالیسم/واقع‌گرایی] در مقیاس وسیع‌تر هستی‌شناسی عمومی مطرح می‌شود (Hanneborg et al., 2008). در ادامه تلاش بر آن است

¹ (1893-1970)

دوفصلنامه پژوهش‌های هستی‌شناختی، سال هفتم، شماره ۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۷؛ ۴. «هستی‌شناسی ابژه‌های داستانی با نگاهی به رای اینگاردن»، وحید غلامی‌پورفرد، مجله پژوهش‌های فلسفی، دوره ۱۳، شماره ۲۷، شهریور ۱۳۹۸؛ ۵. «نسبت طرح‌واره‌سازی و انضمامی‌سازی در زیبایی‌شناسی پدیدارشناختی رومن اینگاردن»، خلیلیان، علیا، مصطفوی، نشریه متافیزیک، سال یازدهم، شماره ۲۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۸.

علاوه بر این موارد، اثری از اینگاردن نیز به‌فارسی ترجمه شده است: کتاب *درباره انگیزه‌هایی که هوسرل را به ایدئالیسم استعلایی سوق دادند* با ترجمه محمد اصغری، انتشارات تمدن علمی، ۱۳۹۶.

پدیدارشناسی واقع‌گرایانه اینگاردن: امکانات محض و انحای وجودی ابژه‌ها

اینگاردن معتقد است هوسرل در کتاب *پژوهش‌های منطقی نوعی واقع‌گرایی را پذیرفته* (Ingarden et al., 2016) که مبنای آن تمایز صریح واقعیت و آگاهی است. باوجود این، اعتقاد به این تمایز و دیدگاه واقع‌گرایی با آغاز تفکر استعلایی هوسرل در کتاب *ایده‌ها رها شده و جای خود را به محوریت آگاهی و در نتیجه ایدئالیسم استعلایی می‌دهد* (Salmani&Sekhavati, et al., 2017). اینگاردن چرخش استعلایی هوسرل را خالی از نقص نمی‌بیند و از نگاه او ایدئالیسم استعلایی هوسرل در نسبت با کلیت نظام فلسفی او ناسازگاری ایجاد می‌کند. به بیانی دیگر، اپوخه استعلایی هوسرل او را می‌دارد تا از تصدیق چیزی سر باز زند که واقعیت هستنده واقعی را به آن می‌بخشد؛ یعنی وجود آن علاوه بر حوزه آگاهی

تا بحث در خصوص زیبایی‌شناسی پدیدارشناختی اینگاردن و اهمیت و محوریت آن بر توازن‌بخشی مناقشه ایدئالیسم/واقع‌گرایی مشخص‌تر در نظر گرفته شود.

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش کیفی، و شیوه انجام آن توصیفی-تحلیلی است. این پژوهش توصیفی-تحلیلی متکی به رویکرد پدیدارشناسانه رومن اینگاردن و در معنای عام‌تر آن، رویکرد پدیدارشناختی تقویمی است. توصیف‌ها و تحلیل‌های پیش روی بر مبنای مفاهیم پدیدارشناختی و در راستای طرح مسئله مورد بررسی یعنی اهمیت و محوریت زیبایی‌شناسی پدیدارشناختی در مناقشه ایدئالیسم/واقع‌گرایی به‌واسطه ادله‌های رومن اینگاردن استفاده شده است.

پیشینه تحقیق

در یک دهه گذشته، رومن اینگاردن و رویکرد پدیدارشناختی او نزد پژوهشگران ایرانی مورد اقبال واقع شده است. چندین رساله دکتری به بررسی مواضع اینگاردن پرداخته‌اند و چندین مقاله پژوهشی نیز درباره آرای او تألیف شده است. برای مثال، می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. «هستی‌شناسی موسیقی و اثر ادبی»، محمدرضا ابوالقاسمی، فصلنامه حکمت و فلسفه، دوره ۱۲، شماره ۴۸، دی ۱۳۹۵؛ ۲. «هستی‌شناسی در کانون پدیدارشناسی اینگاردن»، محمد اصغری، دوفصلنامه پژوهش‌های هستی‌شناختی، سال ششم، شماره ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۶؛ ۳. «نقد و بررسی اینگاردن از پدیدارشناسی هوسرل»، علی سلمانی و منیر سخاوتی،

حال باید برای فهم ادله‌های اینگاردن به بررسی مواضع هستی‌شناختی او پرداخت. در واقع، رویکرد هستی‌شناختی اینگاردن در پدیدارشناسی به تاسی از هوسرل این‌گونه قابل توصیف و تبیین است که قصدیت ابژه‌هایی را پیش‌فرض می‌گیرد که آگاهی ما به‌سوی آن‌ها هدایت می‌شود. به تعبیر دیگر، فرد تنها از یک عین [ابژه] آگاه نیست؛ بلکه از آن «عین» در یک «طریق» یا شیوه خاص آگاه است (Sakalowski, et al., 2008) و هر ابژه‌ای به شیوه معینی از دادگی به مثابه ابژه واقعی، ایدئال، خیالی و... در ساختار آگاهی به ادراک درمی‌آید؛ بنابراین، اگر نزد هوسرل قبل از هر چیز ما باید ساختار یا شاکله تجربه و معرفت حاصل از شناخت ابژه را درک کنیم، برای اینگاردن قبل از هر چیزی باید نحوه‌های وجودی ممکن این ابژه‌ها را مشخصاً در نظر بگیریم و بعداً درباره امکان شناخت آن‌ها بپرسیم.

از سوی دیگر، اینگاردن معتقد است که مسائل هستی‌شناختی به‌طور منطقی پیش از مسائل معرفت‌شناختی قابل طرح هستند؛ زیرا مورد دوم همیشه یک هستی‌شناسی تعریف‌شده را فرض می‌گیرد (Gołaszewska et al., 1975). در همین حال، اینگاردن هستی‌شناسی را گسترده‌تر از هوسرل درک می‌کند. او هستی‌شناسی را تحلیل پیشینی محتوای ایده‌ها، همچنین، تحلیلی از ایده‌های ایده‌ها می‌داند (درحالی‌که این ادعا که ایده‌ها در واقع وجود دارند، ادعایی متافیزیکی است) (Hanneborg et al., 2008)؛ بنابراین، اینگاردن فلسفه را هستی‌شناسی می‌داند؛ چراکه ابتدا فلسفه برای هر شناختی باید با «روابط ضروری و امکانات محض» ابژه‌هایی که در آگاهی پدیدار می‌شوند، سروکار داشته باشد. اینگاردن قبل از تحلیل وجود

(Russell, et al., 2019). اینگاردن معتقد است با این چرخش استعلایی، هوسرل هستی‌ابژه‌ها را نادیده می‌گیرد و با توسل به تحویل پدیدارشناختی (رهاساختن پدیدارها از همه مؤلفه‌های غیرپدیداری یا فراپدیداری آن‌ها که تنها آنچه را به نحوی تردیدناپذیر یا مطلق داده است، در اختیار ما می‌گذارد) (Spiegelberg, et al., 2012) به آگاهی محض می‌رسد. به تعبیر راسل، هوسرل به‌واسطه این همان‌دانستن ابژکتیویته قصدی و ابژکتیویته بالفعل هستی‌ابژه واقعی را می‌خشکاند (Russell, et al., 2019). افزون بر مفهوم تحویل، مفهوم تقویم نیز از نقد واقع‌گرایانه اینگاردن مصون نمی‌ماند. او چنین می‌اندیشد که در کار هوسرل، واقعیت کم‌کم جای خود را به نوئما می‌دهد؛ چیزهای عینی جای خود را به معناهای نوئمایی (آنچه تجربه می‌شود) می‌دهند و کنش‌های نوئتیک (شیوه تجربه آن چیز) را هم، یعنی کنش‌هایی را که در آن‌ها معنای قصدشده تحقق می‌یابد، تنها همین ارکان نوئمایی می‌آغازند (Asghari & Gholamipourfard, et al., 2019). از آنجاکه این ارکان نوئمایی درون ماندگارند، کنش‌های آگاهی نیازی به انگیختاری بیرونی و متعالی از خود ندارند و بدین‌سان واقعیت و آگاهی یک‌دست و همگن می‌شوند که این نیز نزد اینگاردن چیزی جز ایدئالیسم نیست. همین مسئله باعث شد که امکان شناخت ابژه‌های عینی بیش‌ازپیش و به‌طور عمیق‌تری مورد تردید قرار گیرد. اینگاردن تأکید می‌ورزد که دعوی‌های واقع‌گرایانه و ایدئالیستی اقوالی متافیزیکی هستند که از صرف ملاحظات معرفت‌شناسانه فراتر می‌روند و حکم متافیزیکی را باید تحلیل هستی‌شناسانه دقیق تمهید کند (kung, et al., 2011).

دنیای واقعی، مطالعه هستی‌شناختی انجام می‌دهد که صرفاً به واقعیت‌ها نمی‌پردازد؛ بلکه به امکانات محض می‌پردازد (Strózewski, et al., 2010). به عبارت دیگر، هدف اولیه هستی‌شناسی تجزیه و تحلیل روابط ضروری بین ساخت‌پاره‌ها در محتوای ایده‌ها و ایجاد احتمالات ناب بر این اساس است. البته این تأکید بر روابط ضروری و امکانات محض به این معنا نیست که اینگاردن به دنبال اثبات وجودی ابژه‌هاست؛ بلکه او می‌خواهد بداند انحای وجودی ابژه‌ها چگونه قابل توصیف هستند و چنین امکانی چگونه فراهم می‌شود تا فهم ما از آن ابژه‌ها ممکن شود. در واقع، چه چیزی لزوماً و ضرورتاً به عنوان ساختار وجودی یک ابژه تلقی می‌شود و نحوه وجودی ابژه چگونه امکان‌پذیر می‌شود؛ بنابراین، مسیر فکری فلسفه اینگاردن را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم کرد:

هستی‌شناسی درباره حقایق ضروری پژوهش می‌کند. به عبارت دیگر، حدود و ثغور معنا، یعنی گستره ممکنات پیشین را مشخص می‌کند (هستی‌شناسی به این معنا آنچه را در فلسفه تحلیلی قلمرو تحلیل مفهومی است، در برمی‌گیرد)؛ متافیزیک احکام ناظر بر وجود صادر می‌کند. یعنی در پی تعیین چیستی آن چیزی است که به واقع وجود دارد؛ و بالاخره معرفت‌شناسی که نزد اینگاردن مسلماً فلسفه اولی نیست، کارش این است که اعتبار نتایجی را که قبلاً از طریق پژوهش‌های علمی و فلسفی حاصل آمده است، تأیید کند (kung, et al., 2011).

فهم هوسرل و اینگاردن از هستی‌شناسی بسیار متفاوت است. با بررسی مسیر فکری اینگاردن می‌توان این‌گونه برداشت کرد که پدیدارشناسی بخشی از

هستی‌شناسی می‌شود. به عکس هوسرل که هستی‌شناسی یعنی بررسی ابژه‌ها یا اعیان آگاهی را بخشی از پدیدارشناسی یعنی بررسی آگاهی می‌دانست (kung, et al., 2011). به علاوه، منتقدان هوسرل از جمله خود اینگاردن و هدیگ کنرادمارتینوس تقلیل‌استعلایی [در پدیدارشناسی هوسرل] را استدلالی در حمایت از نوعی متافیزیک استعلایی می‌دانستند و به اعتراض چنین تأکید کرده‌اند که وجود جهان واقعی باید تأیید شود (Russell, et al., 2019). به گفته اینگاردن، ایدئالیسم استعلایی هوسرل دراصل مانند همه اشکال دیگر ایدئالیسم است که جهان، هستی و یا واقعیت را به فعالیت ذهن یا آگاهی وابسته می‌کند (Mitscherling et al., 1997). با تشخیص و تمایز آگاهی محض از دنیای واقعی به عنوان دو میدان وجودی مجزا، مشکل به شکل مناقشه بر سر وجود جهان واقعی خود را نشان می‌دهد؛ زیرا وجود تفکر خود تردیدناپذیر است؛ درحالی‌که آگاهی از جهان واقعی است (Hanneborg et al., 2008)؛ بنابراین، تفاوت بین اینگاردن و هوسرل همان چیزی است که رویکرد واقع‌گرایانه را از رویکرد ایدئالیستی به مسئله جدا می‌کند و در نتیجه، مناقشه بین ایدئالیسم/واقع‌گرایی به موضوع اصلی فلسفه اینگاردن تبدیل می‌شود.

از آنجاکه پدیدارشناسی هوسرل به طور فزاینده‌ای به عنوان ایدئالیسم استعلایی تبلور یافت، اینگاردن در پی یافتن موضعی بود که از طریق آن ضعف‌های تفکر ایدئالیستی را نشان دهد. براساس نگرش ایدئالیستی هوسرل، جهان محصول آگاهی استعلایی خواهد بود. از این منظر، ابژه‌های جهان واقعی وجود خود را وابسته به کنش‌های برسازنده قصدی آگاهی انسان هستند و تمام ابژه‌هایی که در دنیای واقعی وجود دارند، برساختی از

اصولی متافیزیکی، از هم متمایز شوند و به صورت موردی مطالعه شوند (Ingarden et al., 1972). اینگاردن در پیش‌گفتار رساله‌ی *اثر هنری ادبی* این گونه به تقابل با دیدگاه ایدئالیستی هوسرل می‌پردازد:

...ایدئالیسم استعلایی هوسرل، جهان واقعی و عناصر آن را [همچون] ابژه‌های قصدی محضی می‌داند که مبنای وجودی و تعیین‌کننده‌ی آن‌ها در ژرفای محض آگاهی تشکیل می‌شود. [...] برای اتخاذ موضع در مورد این نظریه، همچون موارد دیگر، لازم است ساختار ماهوی و نحوه‌ی وجود ابژه‌ی قصدی محض به‌طور مشخصی بررسی شود؛ [درواقع] این مسئله که آیا ابژه‌های واقعی، باتوجه‌به ماهیتشان می‌توانند همان ساختار و همان شیوه‌ی وجودی ابژه‌های قصدی را داشته باشند. برای این منظور، من به‌دنبال ابژه‌ای بوده‌ام که قصدیت محض آن فراتر از هر شکی باشد و براساس آن بتوان ساختارهای ماهوی و نحوه‌ی وجود ابژه‌های صرفاً قصدی را بدون اینکه مشمول ارجاع ناشی از توجه به ابژه‌های واقعی باشد، مطالعه کرد (Ingarden et al., 1972).

درواقع، اینگاردن باید ابژه‌های قصدی محض را نه تنها از ابژه‌های واقعی، بلکه از ابژه‌های ایدئال‌ها و ابژه‌های فرازمانی مطلق متمایز کند. اینگاردن این مهم را در رساله‌ی *برجسته‌ی خود*، «مناقشه بر سر وجود جهان» به‌طور مبسوطی انجام می‌دهد. او به‌طور کلی برای شاکله‌بخشیدن به مبحث موردنظر در محدوده‌ی «امکانات محض» و «روابط ضروری» حاکم بر ابژه‌ها چهار نحوه‌ی وجودی را برای شناسایی ابژه‌ی قصدی محض مطرح می‌کند. باید توجه داشت که این چهار امکان کلی هر یک شامل زیرمجموعه‌های دیگری است که باتوجه‌به

آگاهی هستند؛ یعنی اعیان قصدی محض (Mitscherling et al., 1997)؛ بنابراین، ساده‌ترین راه مقابله با این نگرش ایدئالیستی، تجزیه و تحلیل ابژه‌هایی است که ثمره‌ی خلاقیت انسان هستند: آثار هنری، یعنی ابژه‌هایی که نمی‌توانند بدون آگاهی وجود داشته باشند. اینگاردن به هستی‌شناسی آثار هنری، ابژه‌های یک‌سره قصدی می‌پردازد که هم نحوه‌ی وجودی آن‌ها با نحوه‌ی وجودی اعیان واقعی فرق دارد، هم بنیاد وجودی آن‌ها تنها در آگاهی محض نیست. اینگاردن دقیقاً با نشان دادن اینکه نحوه‌ی هستی آثار هنری با نحوه‌ی در وجود آمدن ابژه‌های واقعی کاملاً متفاوت است، با ایدئالیسم استعلایی مقابله کرد. به‌همین دلیل، اینگاردن در مقدمه‌ی *اثر هنری ادبی* اعلان می‌کند اگرچه مضمون اصلی این اثر ادبیات است، دلایلی که او را به پرداختن به این موضوع سوق داده است، عبارت‌اند از مسئله‌ای فلسفی و کلی‌تر و بنابراین، فراتر از مشکلات متعلق به حوزه آثار ادبی.

اینگاردن کار متافیزیک را بررسی این می‌داند که ابژه‌هایی که در نحوه‌های هستی می‌گنجند، به‌راستی و در واقع امر هستند یا نه (GholamiPorfard, et al., 2018). از این روی، متافیزیک به‌عنوان علمی که به‌دنبال تعیین ماهیت واقعی ابژه‌هاست، به هستی‌شناسی وابسته است؛ یعنی علمی که به تجزیه و تحلیل ارتباطات اساسی می‌پردازد. برای مثال، در مورد مناقشه‌ی ایدئالیسم/واقع‌گرایی، هستی‌شناسی باید راه‌حلی را که اصولاً قابل‌تصور است، کنار هم بگذارد. یعنی احتمالات مختلف در رابطه‌ی بین جهان و آگاهی را براساس هستی‌شناسی وجودی، صوری و مادی تعیین و تجزیه و تحلیل کند (kung, et al., 2011). از این روی، تضاد بین «واقع‌گرایی» و «ایدئالیسم» مسائل پیچیده‌ای را در برمی‌گیرد که باید قبل از نزدیک شدن به مسائل

(بنگرید به: Ingarden et al., 1972). به‌باور اینگاردن، آثار هنری در هستی خود موجودیتی ایدئال یا واقعی نیستند؛ ولی در هستی خود به موجودی مادی و یا ایدئال و یا به ذهن وابستگی وجودی دارند (Gholami Porfard, et al., 2018). اینگاردن تأکید می‌کند که ابژه قصدی محض هويت پایداری دارد که از محدوده اعمال ذهنی کثیر یا بازآفرینی‌های فیزیکی فراتر می‌رود؛ اما فارغ از زمان نیست؛ روزی به دنیا می‌آید، در گذر تاریخ دستخوش تغییر می‌شود و سرانجام می‌میرد (kung, et al., 2011). وجود ابژه قصدی محض و تعین آن در گرو (سوژه) آگاهی است که به‌بیان پدیدارشناسانه آن را انضمامی‌سازی می‌کند؛ بنابراین، بدون قصدیت نمی‌تواند وجود داشته باشد و درعین‌حال، وجود و ذاتش در گرو پایه‌گذاری آن در عالم واقع است. نمونه‌هایی از ابژه‌های قصدی محض عبارت‌اند از موجودات ساختگی، خیالی، ابژه‌های زیبایی‌شناختی و درنهایت، ابژه‌ها یا آثار هنری. از آنجاکه هریک از این موجودات متشکل از ابژه‌هایی هستند که به‌سمت آگاهی گسیل می‌شوند، همه آن‌ها باید به‌عنوان ابژه‌های قصدی درک شوند. آنچه در اینجا باید بر آن تأکید شود، شیوه‌های ممکن وجودی ابژه‌های قصدی به‌واسطه روشی است که از طریق آن روش به آگاهی داده می‌شوند (Ingarden et al., 2013).

نکته دیگری که در این طبقه‌بندی انحای وجودی و به‌طور خاص تمایز ابژه‌های واقعی، ایدئال و قصدی از منظر اینگاردن درخور توجه است، ماهیت زمان در ابژه‌های قصدی محض است. منظور اینگاردن از «زمان»، همان چیزی است که او آن را زمان پرشونده یا زمان

دسته‌بندی‌های مختلف ذیل این چهار نحوه وجودی قرار می‌گیرند. به‌طور خلاصه، این چهار نحوه وجودی عبارت‌اند از:

وجودهای فرازمانی مطلق^۱: وجودی که کاملاً خارج از زمان در آگاهی من حاضر می‌شود. وجودی مانند خدا نمونه خوبی از یک وجود فرازمانی مطلق است. وجودهای فرازمانی^۲: موجوداتی هستند که از اصول منطقی و حقایق ریاضی شکل یافته‌اند و لزوماً به‌عنوان موجودی خارج از زمان به آگاهی درمی‌آیند. به‌طور کلی، سنت تفکر غربی این‌گونه موجودات را ایدئال می‌نامد.

وجودهایی که در زمان تعین می‌یابند: در اینجا موجوداتی وجود دارد که عموماً در سنت تفکر غربی واقعی خوانده می‌شوند و به‌عنوان موجود در حال، گذشته یا آینده به آگاهی درمی‌آیند. نمونه‌هایی از موجودات تعین‌یافته زمانی عبارت‌اند از: ابژه‌ها، افراد، رویدادها و فرایندهای تاریخی.

وجودهای (منحصراً) قصدی محض: ابژه‌هایی هستند که در برخی ویژگی‌های وجودهای فرازمانی و برخی از ویژگی‌های وجودهایی که در زمان امکان تعین‌پذیری دارند، با یکدیگر اشتراک دارند (Ingarden et al., 2013).

تقابل با ایدئالیسم هوسرلی از منظری زیبایی‌شناسانه
 شاید مهم‌ترین بداعت اینگاردن این است که نگاه زیبایی‌شناختی او در تحلیل وجود قصدی محض و تقابل ایدئالیسم/واقع‌گرایی محوریت پیدا می‌کند؛ چراکه از تمایز دوگانه واقعی یا ایدئال بودن سر باز می‌زند

² supratemporal beings

¹ absolute supratemporal beings

وجود جهان نیز استدلال می‌کند که زمان انضمامی یک زمان مطلق است و به‌طور موردی مطالعه می‌شود و تا زمانی که آن موجودیت حیات دارد، زمان انضمامی‌اش (اشباع شونده‌گی‌اش) دگرگون می‌شود (Ingarden et al., 2013)؛ بنابراین، زمان انضمامی شکل شرطی ذهنی نیست؛ به‌نحوی که بر ابژه خارجی تحمیل شود. این زمان انضمامی یا مطلق همیشه زمان موجودیت معینی خواهد بود که گویی در آن نهفته است و به‌واسطه ذاتش به آن تعلق دارد (ibid.)؛ بنابراین، زمان انضمامی از نظر هستی‌شناختی با نحوه وجودی ابژه قصدی و درنهایت به‌عنوان یکی از مسائل مرتبط با مناقشه مطرح است.

اثر هنری در زیبایی‌شناسی پدیدارشناختی اینگاردن

همان‌طور که مشاهده شد، اصولاً بحث‌های زیبایی‌شناختی هدف اصلی اندیشه اینگاردن نبود. این مباحث به‌عنوان بخشی از یک استدلال گسترده علیه ایدئالیسم استعلایی هوسرل در یک زمینه گسترده‌تر قرار می‌گیرند و وظیفه اصلی آن‌ها توصیف نحوه وجود ابژه قصدی محض است (Thomasson et al., 2012).
 باین‌حال، تحقیقات در زمینه زیبایی‌شناسی درنهایت به ابعاد متنوع‌تری در مجموعه آثار اینگاردن رسید. تجزیه و تحلیل‌های دقیق او به فعالیت‌های اصیل و استواری درباره نظریه هنر منجر شد و به بحث‌های دیگری انجامید که در جنبش پدیدارشناسی تا پیش از او ناشناخته بودند. ماریا گولاسفسکا این‌گونه بسط و گسترش دیدگاه‌های زیبایی‌شناختی اینگاردن را توصیف می‌کند:

انضمامی^۱ می‌نامد. منظور از زمان انضمامی «تسلسل زمانی» است که قوام می‌آید. زمان انضمامی هم از زمان انتزاعی که به‌واسطه نماد یا نشانه‌های ریاضیاتی و به‌ویژه زمان در مفهوم فیزیکی و محاسباتی آن متمایز می‌شود و هم از زمان خطی که از مقایسه چندین زمان انضمامی حاصل می‌شود (Ingarden, et al., 1964).
 باین‌حال، باید تأکید کرد که در اینجا یک نظریه کلی از زمان در نظر گرفته شده است. اینگاردن اذعان می‌کند که زمان انضمامی با آنچه در آن اتفاق می‌افتد یا به‌خودی‌خود رخ می‌دهد، «پر می‌شود». زمان انضمامی زمانی^۲ اشباع‌شونده است که با آنچه در آن اتفاق می‌افتد و بر آن تأثیر دارد، یا با آنچه «در آن» تداوم دارد، «پر» می‌شود (ibid.). این زمان مطلق است؛ به‌این‌معنا که زمان انضمامی متعلق به خود ابژه است و در آن ابژه شأن وجودی دارد و به ذهن وابسته نیست (Ingarden et al., 2013).

اینگاردن در توصیف ویژگی «پرشدگی» زمان انضمامی متأثر از ویژگی‌هایی است که هوسرل برای قصدی‌بودن اعمال در نظر می‌گیرد. هوسرل پرکردن را مختص عملی قصدی می‌داند. این پرکردن شهودی مشتمل بر اعمالی است که صور تهی چنین قصدهایی را با محتوای شهودی پر می‌کنند؛ چنان‌که در ادراک یا تحلیل پر می‌شوند (Spiegelberg, et al., 2012). باید به انطباق نسبی بین این دو متفکر اشاره کرد؛ زیرا اینگاردن صرفاً به دنیای واقعی نمی‌پردازد؛ بلکه ابژه‌های زمان‌مند ممکن را برحسب ساختار وجودی آن‌ها که در ذاتشان نهفته است، تحلیل می‌کند (Ingarden et al., 1964).
 اینگاردن در مدخل بیست‌وهفتم از رساله مباحثه بر سر

² erfüllte

¹ concrete time

تعریف کنیم. علاوه بر این، این تجزیه و تحلیل هستی‌شناختی به شکل‌گیری زمینه مطالعاتی یکپارچه‌ای منجر می‌شود که ما را از رویکردهای جانب‌دارانه به اصطلاح‌های «ابژکتیو» یا «سوبژکتیو» در زیبایی‌شناسی آگاه می‌کند (Ingarden et al., 1985).

اینگاردن در ادامه استدلال خود این‌گونه می‌گوید:

اگر وظیفه زیبایی‌شناسی را شامل تبیین مفاهیم اساسی و ارائه درکی از پیوندها و روابط هستی‌شناختی بین تجربیات معین و ابژه‌های معین (به‌ویژه آثار هنری) و نیز ارزش‌های آن‌ها در نظر بگیریم، زیبایی‌شناسی تحقیقی فلسفی است که نه تنها مکمل ضروری سایر شاخه‌های فلسفه است، بلکه به حمایت روش‌شناختی آن‌ها نیز نیاز دارد؛ به‌خصوص هنگامی که به تبیین انحای وجودی و ساختار آثار هنری می‌پردازیم، باید به نتایج کلی به‌دست‌آمده از هستی‌شناسی و نظریه فلسفی ارزش‌ها توجه کنیم (Ingarden et al., 1985).

اینگاردن دو مبحث دیگر را در زمینه نحوه وجود قصدی محض آثار هنری مطرح کرده است. اولین مورد، به تحقیق درباره نحوه درک ما از یک اثر هنری مربوط می‌شود و بهترین نماینده متنی آن که به این موضوع می‌پردازد، بدون شک رساله شناخت اثر هنری ادبی است. دومین مبحث، همان‌طور که به‌صراحت ذکر شد، مربوط به نظریه فلسفی ارزش‌ها (ارزش‌های هنری و زیبایی‌شناختی موجود در آن) است که اینگاردن شروع به بسط سیستماتیک‌تر آن‌ها در نوشته‌های منتشر شده پس از جنگ جهانی دوم خود می‌کند. به‌تعبیر دیگر، به‌شیوه‌ای شاید پیش‌بینی‌نشده نظریات زیبایی‌شناختی اینگاردن با گسترش اندیشه او خود شکل و قوام پیدا می‌کنند و دقیقاً براساس این تحولات بعدی است که

...به‌تدریج مضامین زیبایی‌شناختی در سیستم فلسفی اینگاردن جایگاه مستقلاً پیدا کردند. پس از بررسی ماهیت اثر ادبی، مطالعاتی در زمینه نقاشی، موسیقی، تئاتر، فیلم و معماری پدیدار شد که ساختار همه این هنرها را مورد بحث قرار داد. در همان زمان، تحقیقات زیبایی‌شناختی او درباره نحوه شناخت ویژگی‌های ابژه‌های ارائه‌شده در حوزه هنر در جهت دیگری بسط و گسترش یافت. مطالعات جامعی در زمینه شناخت آثار ادبی و موسیقایی انجام شد. سرانجام، در طول دهه ۱۹۵۰، سومین طیف از تحقیقات نظری در زیبایی‌شناسی پدیدار شد که درباره مسائل مربوط به ارزش‌های زیبایی‌شناختی بود (Golaszewska et al., 1975).

اینگاردن تأملات فلسفی خود را از یک پروژه هستی‌شناختی کلی، به‌سوی هستی‌شناسی‌های اشکال مختلف هنری بسط و گسترش می‌دهد که به‌سهم خود، تحقیقی درباره نحوه وجودی و درک ابژه‌های هنری شناخته می‌شود و در نهایت، با مطالعاتی درباره ارزش زیبایی‌شناختی اثر هنری این تأملات به اوج خود می‌رسند. اینگاردن همه این تحولات را در تفکر خود تشخیص داد و بیش از آن، حتی تا آنجا پیش رفت که آن‌ها را به‌طور مجزاً توصیف کرد و اصولی را پیشنهاد کرد که باید در «زیبایی‌شناسی فلسفی» رعایت شوند:

زیبایی‌شناسی، به‌واسطه موضوع مورد مطالعه‌اش، زمانی به بهترین وجه توصیف می‌شود که ما ارتباط آگاهی ذهنی با یک ابژه به‌ویژه با یک اثر هنری-را در نظر بگیریم. هنگام تجزیه و تحلیل این رابطه هستی‌شناختی، پدیدارها و همچنین، موجودیت‌های اساسی آن‌ها آشکار می‌شوند و به ما اجازه می‌دهند مفاهیم اولیه درباره تحقیقی با ماهیت زیبایی‌شناختی را

زیبایی‌شناسی می‌تواند این نقش برجسته و محوری را در اندیشه‌های اینگاردن به عهده بگیرد.

اینگاردن در خصوص دستاوردهای مواجهه پدیدارشناسانه با آثار هنری به‌مثابه ابژه‌های قصدی، صریح بیان می‌کند که «متقاعد شده است که رویکرد پدیدارشناختی به ابژه‌های زیبایی‌شناختی و پدیدارهای آن نتایج ارزشمندی به بار آورده است» و «چشم‌اندازهای امیدوارکننده‌ای را برای آینده زیبایی‌شناسی و حوزه‌های مرتبط به آن باز می‌کند» (Ingarden et al., 1985). با این حال، اینگاردن بیان می‌کند که این به معنای حذف روش‌های دیگر به نفع پدیدارشناسی نیست. هر محقق باید خودش تصمیم بگیرد که از چه روش‌هایی استفاده کند و از چه پرسش‌هایی شروع کند (ibid.). همان‌طور که مشاهده می‌شود، اینگاردن در تلاش است تا بر تلقی‌های یک‌جانبه که می‌توانند به نتایج به‌دست‌آمده از تحقیقات زیبایی‌شناختی او آسیب برسانند، پیش‌دستی کند.

برخلاف رویکرد پدیدارشناختی که به حوزه‌های نظری شناخت محدود می‌شود و در آن توسل به دانش پیشینی کنار گذاشته می‌شود، در حوزه زیبایی‌شناسی، پیش‌فرض قرارندادن تجربه یک فرهنگ و تاریخ آن غیرممکن می‌شود؛ اگرچه می‌توان «جبرگرایی» مشخصی را که هر دو اعمال می‌کنند، زیر سؤال برد. به‌واقع، در تجربه زندگی روزمره است که ما با آثار هنری ارتباط برقرار می‌کنیم، به‌دنبال شناخت نویسنده یک اثر ادبی یا آهنگساز یک اثر موسیقایی، زمان شکل‌گیری آن‌ها، منابع و دانش فنی موجود درباره آن‌ها و... هستیم؛ حتی اگر دانش تخصصی نداشته باشیم. کسی که با فرهنگ ما عجین است، می‌داند که مثلاً آنچه

از رادیو می‌شنود، موسیقی است و نه مثلاً تلفیقی از صداهای منفصل؛ حتی اگر او نداند دقیقاً موسیقی چیست و چه تعریفی دارد (Ingarden et al., 1985). همان‌طور که در بالا اشاره شد، تأکید اینگاردن بر زیبایی‌شناسی فلسفی به معنی نکوهیدن تمامی تحقیقات و فعالیت‌هایی که با عنوان زیبایی‌شناسی تجربی شناخته می‌شوند، نیست.

و این بدان دلیل است که در بررسی خاص هنرها، هم رویکردهای توصیفی و تاریخی محض و هم به‌اصطلاح دانش عمومی هنر و ازسوی دیگر روان‌شناسی رفتار خلاق و تجربه زیبایی‌شناختی همراه با جامعه‌شناسی هنر و [بررسی] پیدایش جریان‌ها و سبک‌ها، همگی خطوطی ارزشمند از رویکردی کاملاً معتبر با مشکلات انکارناپذیر مختص به خود هستند که باید حل شوند. علاوه بر این، همه آن‌ها می‌توانند نتایجی را ارائه دهند که ممکن است برای زیبایی‌شناسی فلسفی مهم باشد (Ingarden et al., 1985).

اینگاردن تلاش می‌کند تمایز بین زیبایی‌شناسی فلسفی و زیبایی‌شناسی تجربی را این‌گونه توضیح دهد که زیبایی‌شناسی تجربی حقایق و پدیدارهایی را آشکار می‌کند که به‌سادگی مورد توجه زیبایی‌شناسی فلسفی نیست؛ چراکه زیبایی‌شناسی فلسفی به‌دنبال دست‌یابی به نتایجی با ماهیت کلی‌تر است. یعنی به نظر می‌رسد از دانش تخصصی برخی از هنرها مشکلاتی به وجود می‌آید که مستلزم مطالعه خاصی درباره مبانی و اصول کلی آن هنر مورد بحث است. دقیقاً به همین دلیل، به‌گفته اینگاردن، باید تلاش‌ها برای رد زیبایی‌شناسی فلسفی صرفاً توسط روش‌های تجربی به‌طور قطعی محکوم شود. به‌طور خاص، آنچه این دیدگاه را توجیه می‌کند،

همکاری بین این دو رویکرد، ضروری است که روش‌ها و مشکلات ذاتی آن‌ها کاملاً از هم جدا باشند (Ingarden et al., 1985). با این حال، اینگاردن در نهایت زمینه‌های تحقیقات فرعی زیر را که باید بخشی از تحقیقات زیبایی‌شناسی فلسفی باشد، این‌گونه توصیف کند:

الف) هستی‌شناسی آثار مختلف هنری (مانند نقاشی، آثار ادبی، موسیقی)؛ ب) هستی‌شناسی ابژه زیبایی‌شناختی: انضمامی‌سازی ابژه زیبایی‌شناختی از یک اثر هنری، یعنی هستی‌شناسی شکل و نحوه وجودی آن؛ ج) پدیدارشناسی رفتار زیبایی‌شناختی خلاق (فرایند خلاق)؛ د) بررسی فلسفی سبک اثر هنری و رابطه آن با ارزش زیبایی‌شناختی اثر؛ ه) پدیدارشناسی و هستی‌شناسی ارزش‌های ذاتی آثار هنری و ابژه‌های زیبایی‌شناختی، شامل زمینه‌سازی احتمالی ارزش‌ها در اثر هنری یا یک ابژه زیبایی‌شناختی و نیز برساخت ارزش‌ها در تجربه زیبایی‌شناختی که از طریق آن به‌طور فعال کشف می‌شوند؛ و) پدیدارشناسی تجربه زیبایی‌شناختی مخاطب و نقش او در برساخت ابژه زیبایی‌شناختی؛ ز) نظریه مبتنی بر شناخت اثر هنری و ابژه زیبایی‌شناختی، به‌ویژه شناخت ارزش‌های هنری و زیبایی‌شناختی، نظریه ارزش‌گذاری زیبایی‌شناختی؛ ح) نظریه معناشناختی و کارکرد فلسفی هنر (ابژه زیبایی‌شناختی) در زندگی انسان (Ingarden et al., 1985).

اینگاردن اذعان دارد که این زمینه‌های متعدد و متفاوت بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند و هیچ‌یک را نمی‌توان جدا و بدون در نظر گرفتن اجزای بخش‌های دیگر مطالعه و بررسی کرد؛ بنابراین، اینگاردن

این واقعیت است که زیبایی‌شناسی فلسفی «مجموعه‌ای منتخب از مفاهیم و اصول اساسی از قبل روشن شده از آنچه ضروری است» (Ingarden et al., 1985) را برای تحقیقات زیبایی‌شناختی ارائه می‌کند که از طریق تحقیقات منحصراً تجربی و با روش‌های استقرایی کشف نمی‌شود. زیبایی‌شناسی فلسفی آنچه را که در زیبایی‌شناسی تجربی نادقیق است، به‌صراحت بیان می‌کند و به آن‌ها مبانی نظری لازم را می‌دهد. بنا به تعبیری هوسرلی، زیبایی‌شناسی فلسفی اینگاردن یک علم ایدئیک باید در نظر گرفته شود. انکار این امر به معنای انکار آن چیزی است که زیبایی‌شناسی تجربی به‌طور ضمنی مطالبه می‌کند. دقیقاً به همین دلیل است که برای مثال، بررسی نحوه وجود یک اثر موسیقایی بسیار مهم می‌شود. اگرچه زیبایی‌شناسی فلسفی نیز از مواد مختلفی برای اشاره به پدیده‌های زیبایی‌شناختی ارائه شده توسط زیبایی‌شناسی تجربی استفاده می‌کند، این دو رویکرد باید اساساً در گزاره‌های اصلی خود مستقل باقی بمانند.

تیین این پدیده‌ها، آشکار ساختن ویژگی‌های اصلی آن‌ها و تعیین حدودی که با آن‌ها می‌تواند بدون ازدست‌دادن هویت خود تغییر کنند، همیشه وظیفه زیبایی‌شناسی فلسفی است و این به‌تنهایی می‌تواند ابزاری برای تحلیل ماهیت و در نتیجه درک مفهومی آن‌ها فراهم کند (Ingarden et al., 1985).

از سوی دیگر، دقیقاً همین تبیین‌های اساسی است که توضیح آنچه یک اثر خاص را براساس شکل خاصی از هنر تعریف می‌کند، به‌گفته اینگاردن، بنیان و بستری را تشکیل می‌دهد که زیبایی‌شناسی تجربی می‌تواند از آن بهره‌مند شود. در واقع، برای به‌دست‌آوردن مزایای کامل

خاصی از طریق آگاهی است، آن‌ها فقط از طریق کنش‌هایی که توسط اراده خلاق هنرمند هدایت می‌شود، به وجود می‌آیند و شکل‌گیری بستر وجودی آن‌ها که از طریق آن به جسم یا ماده تبدیل می‌شوند، فرع بر وجود اثر هنری است (Ingarden et al., 1985).

اینگاردن اذعان دارد که اثر هنری قابل تقلیل به ماده آن نیست. ماده سازنده هر اثر هنری، مثلاً یک اثر ادبی، موسیقایی، نقاشی، مجسمه تراشیده شده از وجود اثر پشتیبانی می‌کند؛ با این حال، خود اثر هنری به ماده اثر تقلیل نمی‌یابد. از منظر اینگاردن کلمات، اصوات و سیگنال‌های صوتی، لایه‌های رنگ روی بوم، یا یک بلوک سنگ بستر وجودی اثر را برمی‌سازند. به تعبیر دیگر، گرفت اثر به رسانه سازنده اثر وابسته است؛ اما خود اثر به آن تقلیل‌پذیر نیست. اگرچه ماده سازنده و ویژگی‌های مختص به آن جزء لایه‌های برسازنده اثر است و بستر وجودی اثر به اجزای مادی آن وابسته است، ساختار و ویژگی‌های یک اثر هنری همیشه فراتر از اجزای مادی آن است (Ingarden et al., 1985).

برای فهم بهتر این مسئله باید رویکرد پدیدارشناختی اینگاردن و اصطلاحاتی را که به یاری آن‌ها به توصیف اثر هنری می‌پردازد، بیشتر بررسی کرد. اثر هنری از منظر اینگاردن خلقت شماتیک یا طرح‌واره دارد و هستی آن همواره ناتمام است. ناتمام‌بودگی اثر به این معناست که اثر حاوی نقاط عدم تعینی^۲ است که باید انضمامی‌سازی شوند. در واقع، ناتمام‌بودگی اثر مشارکت فعال مخاطب را طلب می‌کند و یک ناتمام‌بودگی ذاتی است که ریشه در ویژگی هستی‌شناختی اثر هنری دارد (Khalilian & Olia &

چهارچوب نظام‌مندی از تحقیقات زیبایی‌شناختی را به ما ارائه می‌دهد که شامل سه حوزه اصلی است: هستی‌شناسی انواع مختلف آثار هنری. [..]، مشکلات تجربه و شناخت زیبایی‌شناختی آثار هنری [...]، و مباحث ارزش‌شناختی و ساختار آن‌ها در آثار هنری (Gniazdowski et al., 2010).

تبیین ساختار هستی‌شناختی ابژه قصدی محض زیبایی‌شناختی

چرا از منظر اینگاردن در تحلیل نحوه وجودی ابژه‌های قصدی و در میان آن‌ها آثار هنری ماهیت دگرآیین^۱ دارند؟ باید توجه داشت که اینگاردن آن چهار نحوه وجودی را به‌طور کلی از تأملاتی که هوسرل در مورد شیوه‌های مختلف دادگی انجام داد، درک می‌کند. هوسرل دریافت که ابژه‌هایی را که به آگاهی درمی‌آیند، می‌توان به‌صورت حضور یا غیاب و در تعدیل‌های مختلفی که این دو حالت دادگی ممکن می‌سازند (از طریق ادراک، تخیل، نیت مهم و...) فهم کرد؛ زیرا ابژه‌ها به‌روش‌ها یا انحای مختلفی در اختیار ما قرار می‌گیرند (Russell, et al., 2019). همین دریافت، اینگاردن را قادر می‌سازد تا درباره ساختار هستی‌شناختی احتمالی ابژه‌های قصدی نظریه‌پردازی کند. اینگاردن برای تعریف و سازمان‌دهی ساخت‌پاره‌های وجودی از مفهوم وابستگی وجودی بهره می‌گیرد (GholamiPorfard, et al., 2018). به‌طور خاص، درباره آثار هنری، اینگاردن توضیح می‌دهد که آن‌ها را تنها می‌توان از طریق فعالیت خلاقانه هنرمند به وجود آورد. اگرچه این فعالیت خلاق شامل اعمال

² spots of indeterminacy

¹ heteronomous

(Mostafavi, et al., 2018). اینگاردن بر این باور است که برخی از ویژگی‌هایی که اثر را تعیین می‌بخشند و بخشی از اجزای اثر را تشکیل می‌دهند، نه به‌عنوان کیفیتی در اثر، بلکه فقط به‌صورت بالقوه در اثر نهفته هستند؛ بنابراین، اثر هنری به عاملی خارج از خود نیاز دارد (Ingarden et al., 1985)؛ به‌تعبیر دیگر، به مخاطبی که انضمامی‌سازی اثر را از طریق مجموعه‌ای از اعمال پیچیده و به‌هم‌پیوسته در آگاهی رقم می‌زند.

مخاطب از طریق مشارکت در برساخت و انضمامی‌سازی اثر، خود را در موقعیتی قرار می‌دهد که اثر را تفسیر می‌کند و به‌واسطه امکاناتی که از خود اثر به دست می‌آید، ساختار شماتیک و برخی از نقاط عدم تعیین را پر می‌کند (Ingarden et al., 2013)؛ بنابراین، انضمامی‌سازی اثر، نتیجه فعالیت مشترک هنرمند و مخاطب است و دقیقاً به این دلیل است که اثر ماهیت دگرآیین دارد؛ بنابراین، در یک اثر ادبی، برای مثال، ابژه‌ها، شخصیت‌ها، مکان‌ها، حقایق، رویدادها و... باید به آگاهی خواننده درآیند؛ زیرا درغیراین‌صورت عملاً آن‌ها به‌شکلی شایسته شهود یا درک نمی‌شوند. کلمات (شکل نوشتاری یا گفتاری) قبل از خوانش ما وجود دارند؛ اما برای تحقق واقعی اثر ادبی، لازم است از کلمات و معانی آن‌ها فراتر برویم. علاوه‌براین، اثر ادبی مجموعه‌ای از ویژگی‌های کیفی به دست می‌آورد که الزاماً باید توسط مخاطب محقق شود؛ مثلاً درک ساختار شبه‌زمانی اثر، روایت در اثر و سایر عناصر کیفی که در هنگام مطالعه باید به آن توجه کرد. در یک نقاشی، آنچه که شهود من به‌طور مؤثر به آن دست می‌یابد، چیزی نیست جز یک بوم نقاشی که دارای چندین لکه و لایه رنگ است. برای اینکه واقعاً فیگورهای نقاشی شده روی

آن (تصویرسازی اثر) را «بینم» و متوجه شوم، باید فراتر از بوم و رنگدانه‌های رنگی آن بروم. درمورد موسیقی هم همین را می‌توان گفت. برای تحقق کیفیت‌های زیبایی‌شناختی یک اثر هنری موسیقایی، باید از عناصر صوتی و نت‌نوشت اثر فراتر رفت؛ زیرا درغیراین‌صورت، آنچه در مقابلمان خواهیم داشت، چیزی بیش از مجموعه‌ای از نشانه‌ها و یا ترکیب صوتی بدون معنای زیبایی‌شناختی یا هنری نخواهد بود. همانند نقاشی و آثار ادبی، یک اثر موسیقایی نیز الزاماً باید توسط مخاطب انضمامی‌سازی شود.

درنهایت، باید توجه داشت که یک اثر می‌تواند به‌طرق مختلف برساخته شود؛ زیرا اثر می‌تواند توسط چندین مخاطب، یا حتی به‌روش‌های مختلف توسط یک مخاطب برساخته شود. با توجه به این انضمامی‌سازی و تجسم‌های ممکن مختلف از یک اثر هنری در طول تاریخ، اینگاردن نکته مهم دیگری را درباره حیات اثر به ما یادآوری می‌کند. برساخت اثر به‌عنوان یک ابژه، برای مدت معینی ماندگار است و وجود دارد. همان‌طور که کونگ قبلاً بیان کرد، اثر دارای تاریخ تولد است و حتی ممکن است وجودش از بین برود. علاوه‌براین، هر موجودی در طول حیات خود دائماً تغییر می‌کند، رشد می‌کند و به بلوغ می‌رسد (Ingarden et al., 1972). با درنظرگرفتن این موضوع، اینگاردن می‌تواند نتیجه بگیرد که:

اثر تا آنجا که خود را در انضمامی‌سازی‌های متعدد به ظهور می‌رساند و به بیان درمی‌آورد، حیات دارد. اثر تا جایی که انضمامی‌سازی‌های متعدد و جدیدی از آن توسط سوژه آگاه برساخته شود، حیاتش دگرگون می‌شود؛ با این حال، این حیات به‌هیچ‌وجه نحوه صرفاً

قصدهی بودن یا دگرآیینی اثر هنری در نسب با آگاهی را تغییر نمی‌دهد (Ingarden et al., 1972).

نتیجه‌گیری

نادیده‌گرفتن ساختار وجودی ابژه‌ها (اعیان) یعنی تفاوت در شیوه‌ی دادگی و سهم نحوه‌ی وجودی آن‌ها در رویکرد ایدئالیستی استعلایی هوسرل سبب بروز مشکلاتی می‌شود. اینگاردن این بی‌توجهی به هستی ابژه‌ها را نقطه‌ضعف ایدئالیسم هوسرلی می‌داند و با استدلال‌های زیبایی‌شناختی خود در رفع آن می‌کوشد. از رهگذر این مسئله دو نکته حائز اهمیت می‌شود: (۱) تفسیر و ارزیابی زیبایی‌شناسی پدیدارشناختی اینگاردن در چهارچوبی گنجانده می‌شود که موقعیت زیبایی‌شناسی پدیدارشناختی او را به‌عنوان یک کل ارائه کند؛ (۲) فهم استدلال‌های اینگاردن در تحقیقات غیرزیبایی‌شناختی او نیز در گرو این است که بفهمیم چگونه او قصد داشت مطالعات زیبایی‌شناختی خود را با موضع‌گیری‌اش در بحث ایدئالیسم/واقع‌گرایی صورت‌بندی کند. به‌علاوه، تحلیل‌های هستی‌شناختی هنر نزد اینگاردن نه تنها کمک‌های عمده‌ای به فلسفه هنر و زیبایی‌شناسی کرد، بلکه به جنبه‌های هستی‌شناختی و متافیزیکی بحث ایدئالیسم/واقع‌گرایی بیش‌ازپیش دامن زده است. این پژوهش بر آن است که مناقشه ایدئالیسم/واقع‌گرایی را می‌توان هم به‌عنوان عامل محرک و هم به‌عنوان عامل تداوم‌بخش در تفکرات اینگاردن در نظر گرفت.

اینگاردن با طرح این ادعا که این تحقیق پدیدارشناسانه مبتنی بر هستی‌شناسی، دقیقاً بر رابطه بین آگاهی و پدیده‌ای متمرکز است که اثر هنری بازنمایی

می‌کند، بررسی زیبایی‌شناختی را در محدوده یک تحلیل پدیدارشناختی قصدهی درک می‌کند. اینگاردن با هستی‌شناسی آثار هنری به‌مثابه ابژه‌های قصدهی محض، نشان می‌دهد این نحوه وجودی اثر هنری توانایی گنجاندن خاصه‌های قائم‌به‌ذات در ساختار قصدهی و توانایی گنجاندن ابژه واقعی در ابژه ایدئال را فراهم می‌کند. به‌تعبیر دیگر، ابژه قصدهی زیبایی‌شناختی را می‌توان مجموعه یا ترکیبی از محتویات ناهمگن دانست که از ادراک ابژه، افق قصدهی و کنش بازتابی گیرنده یا دریافت‌کننده اثر در جریان تجربه زیبایی‌شناختی شکل می‌گیرد. توسعاً اینگاردن نشان می‌دهد آثار هنری تجربه‌های وجودی عمیق‌تری از بودن را بر ما آشکار می‌سازند و با برساخت آثار هنری این تجربه‌های وجودی «واقعی» می‌شوند. برای اینگاردن دنیای واقعی یک ابژه وجودی در بالاترین سطح است. این ابژه وجودی به‌مثابه یک نظام یا یک کل منسجم به ابژه‌های مستقل و منفرد سطح پایین‌تری وابسته است که در روابط علی با یکدیگر قرار دارند؛ بنابراین، اگر چنان‌که هوسرل می‌گوید، نحوه وجود جهان تجربه یک‌سره قصدهی هم باشد، هنوز نمی‌شود گفت که همه آنچه وجود دارد، فرآورده آگاهی و وابسته به آن است. توصیف زیبایی‌شناسانه از ابژه قصدهی محض و تأمل در کیفیات متافیزیکی اثر هنری به‌واسطه تحقیق در ساختار طرح‌واره‌ای اثر و تجربه زیبایی‌شناختی حاصل از انضمامی‌سازی اثر هنری مسیری است که اینگاردن را در راستای متافیزیک واقع‌گرایانه پابرجا نگه می‌دارد. به‌هرروی، اینگاردن نشان می‌دهد که دگرآیینی قصدهی محض ابژه زیبایی‌شناختی به‌مثابه مهم‌ترین ویژگی وجودی اثر هنری چگونه در ایجاد توازن ایدئالیسم/

پژوهش‌های فلسفی، ۱۳(۲۷)، ۲۳۱-۲۵۴. doi: 10.22034/jpiut.2019.33909.2338
 کونگ، گویدو (۱۳۹۱). رومن اینگاردن (۱۹۷۰-۱۸۹۳): پدیدارشناسی هستی‌شناختی، اسپینگلبرگ، هربرت. جنبش پدیدارشناسی. ترجمه مسعود علیا. مینوی خرد.

واقع‌گرایی ایفای نقش می‌کند. اینگاردن با ترکیب تأملات روشمند و با تحلیل‌های هستی‌شناختی گسترده و ملموس، فلسفه‌ای بنا می‌کند که به‌همان‌اندازه که دارای محتواسست، نظام‌مند است.

منابع

Reference

- Asghari, Mohammad, Gholamipourfard, Vahid (2019). a report on the ontology of the work of art written by Roman Ingarden and an attempt to evaluate it. *The specialized scientific journal of Naqnameh*, first part [In Persian].
- Gierulanka, D. (1989). "Ingarden's Philosophical Work: A Systematic Outline". in Dziemidok, Bohdan & McCormick, Peter (Edited by), *On the Aesthetics of Roman Ingarden: Interpretations and Assessments*. (Kluwer Academic Publishers). Doi: <https://doi.org/10.1007/978-94-009-2257-0>
- Gniadzowski, A. (2010). Roman Ingarden. In: SEEP, Hans Rainer; EMBREE, Lester (org.). *Handbook of phenomenological aesthetics*. Dordrecht: Springer. Doi: https://doi.org/10.1007/978-90-481-2471-8_33
- GholamiPorfard, Vahid. (2018). Ontology of fictional objects with a view of Roy Ingarden. *Journal of Philosophical Research*, 13(27), 231-254. Doi: 10.22034/jpiut.2019.33909.2338 [In Persian].
- Golaszewska, M. (1975). Aesthetic values in Ingarden's system of philosophy. In: GRAFF, Piotr; Krzemien-Golaszewska, Sław (ed.). *Roman Ingarden and the contemporary Polish Aesthetics*. Warszawa: PWN (Polish Scientific Publishers).
- Hanneborg, K. (2008). New Concepts in Ontology: A Review Discussion of Roman Ingarden. *Inquiry: An Interdisciplinary Journal of Philosophy, University of Oslo*, 9, 1-4, 401-409. DOI: 10.1080/00201746608601475
- Ingarden, R. (1964). *Times and Modes of Being*. Charles C. Thomas Publication.
- Ingarden, R. (1972). *The literary work of art*. Northwestern University Press.

- اسپینگلبرگ، هربرت (۱۳۹۱). جنبش پدیدارشناسی. ترجمه مسعود علیا. مینوی خرد.
- اصغری، محمد، غلامی‌پورفرد، وحید (۱۳۹۹). «گزارشی از هستی‌شناسی اثر هنری نوشته رومن اینگاردن و کوششی در سنجش آن». *مجله علمی-تخصصی نقدنامه*، دوره اول، ۱، ۱۲۷-۱۴۹.
- اینگاردن، رومن (۱۳۹۶). *درباره انگیزه‌هایی که هوسرل را به ایدئالیسم استعلایی سوق دادند*. ترجمه محمد اصغری. تمدن علمی.
- خلیلیان، محمدامین، علیا، مسعود، مصطفوی، شمس‌الملوک. (۱۳۹۸). «نسبت طرح‌واره‌سازی و انضمامی‌سازی در زیبایی‌شناسی پدیدارشناختی اینگاردن». *متافیزیک*، ۱۱(۲۸)، ۱-۱۲. doi: 10.22108/mp.2019.115699.1146
- راسل، متیسن (۱۳۹۹). *هوسرل: راهنمای سرگشتگان*. ترجمه مجید مرادی سده. علمی و فرهنگی.
- ساکالوفسکی، رابرت (۱۳۸۸). *درآمدی بر پدیدارشناسی*. ترجمه محمدرضا قربانی. گام نو.
- سلمان‌ی، علی، سخاوتی، منیر (۱۳۹۷). «نقد و بررسی اینگاردن از پدیدارشناسی هوسرل». *پژوهش‌های هستی‌شناختی*، سال هفتم، شماره ۱۴.
- غلامی‌پورفرد، وحید (۱۳۹۸). «هستی‌شناسی ابژه‌های داستانی با نگاهی به رای اینگاردن». *مجله*

- translated by Masoud Olia, Tehran: Minooy-e-Kherad Publications [In Persian].
- Mitscherling, J. (1997). *Roman Ingarden's Ontology and Aesthetics*. University of Ottawa Press.
- Russell, Matheson (2019). *Husserl: A Guide for Perplexed*. translated by Majid Moradi Sedahe. Scientific and Cultural Publications [In Persian].
- Salmani, Ali, Sakhavati, Monir (2017). Ingarden's review of Husserl's phenomenology. *Ontological Research*, Vol. 7, Number 14 [In Persian].
- Sakalowski, Robert (2008). *An Introduction to Phenomenology*. translated by Mohammad Reza Ghorbani. Gam-e-Now Publications [In Persian].
- Spiegelberg, Herbert (2012). *Phenomenological Movement*. translated by Masoud Olia. Minooy-e-Kherad Publications [In Persian].
- Stróżewski, Władysław (2010). Roman Ingarden: Life and Philosophy. *Polish Journal of Philosophy*, Vol 4. No. 2.
- Thomasson, A. (2012). "Roman Ingarden". *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2017 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL=<<https://plato.stanford.edu/archives/fall2017/entries/ingarden/>>.
- Ingarden, R. (1985). *Selected Papers in Aesthetics*. edited by Peter McCormick (The Catholic University of America Press).
- Ingarden, R. (2013). *Controversy over the existence of the world*. edited by Arthur Szylewicz (Peter Lang GmbH).
- Ingarden, R. (2016). *On Motives led Husserl to Transcendental Idealism*. translated by Mohammad Asghari. Tamdan Elemi Publications [In Persian].
- Khalilian, MohammadAmin, Olia, Massoud, Mostafavi, Shams al-Maluk. (2018). The relationship of schematization and concreteization in Ingarden's phenomenological aesthetics. *Metaphysics*, 11(28), 1-12 DOI: 10.22108/mph.2019.115699.1146 [In Persian].
- Kung, Guido (1975). *Die Munchener Phanomenologie*. Martinus Nijho, The Hague, Netherlands. DOI: <https://doi.org/10.1007/978-94-010-1349-9>
- Kung, Guido (2011). Roman Ingarden (1893-1970) *Ontological Phenomenology*. Spigelberg, Herbert. The Phenomenological Movement,